IRICAP.com

# در سپيده دم رويا

ضياءالدين ترابي

امروز خواندن شعر حوصله مي‌خواهد، به ويژه شعر بلند، كه هم فرصت مي‌خواهد و هم حوصله، به همين دليل هم شاعري كه به سرودن شعر بلند -- به ويژه خيلي بلند -- روي مي‌آورد؛ چندان به فكر مخاطب شعر نيست. فقط به خودش مي‌انديشد و شعري كه مي‌سرايد.
گرچه سالهاست در غرب، سرودن شعرهاي بلند رايج شده است، آن هم شعرهاي بسيار بلند، يعني <يك شعر، يك كتاب> ولي آنچه شعرهاي بلند اين شاعران را تا حدودي قابل تحمل مي‌كند؛ متني روايي است كه در كليت شعر جريان دارد: شعرهايي كه بيشتر خاطره‌نگاري و زندگينامه خود نوشتن است، تا روايت داستاني. ولي شعرهاي بلند غلامحسين نصيري‌پور از اين دست نيست، مخصوصاً شعر بلند <كبوتر كال> كه شعري است در 130 صفحه، آن هم با سطرهايي بلند و گاه بندهايي طويل و نفس‌گير. شعري كه پايهِ آن نه بر روايت عيني زندگي و نه بر روايت خاطره يا سرگذشت؛ بلكه استوار بر روايتي ذهني است. روايتي ذهني كه بيشتر در محدودهِ زندگي خصوصي و شخصي شاعر دور مي‌زند. مروري بر زندگي و روزهاي رفته و يادها و يادواره‌ها، بر هستي و نيستي، عشق و مرگ؛ و مرگ‌انديشي كه هستهِ مركزي ذهنيت شاعر را تشكيل مي‌دهد؛ با تصويرهايي چون:

به مرگم آذين كن اي تحمل معلق
كه بر بلنداي اين تپهِ ويران
تاريك‌تر از آن شده‌ام كه ديده شوم
ديدن از يادم رفته است رفته است رفته است
و رفتن از ياد اشيايي كه از يادمان برده‌اند
پريده است.
كبوتر كال = ص 10

يا:

وقتي كه ديري و دوريت را مي‌پلاسم
مرگ
به پايان پرسش‌ات مي‌رسد
و من در جسد بي‌پاسخ تو نفس مي‌كشم.
كبوتر كال = ص 88

بدين ترتيب شعر بلند <كبوتر كال> حاصل سفري است در درون و لايه‌هاي تو در توي ذهن كه شاعر به بازگويي آن مي‌نشيند. سفري البته بي‌سرانجام -- بي‌هيچ آغاز و انجامي -- انگار كتابي را از وسط باز كني و بخواني؛ با لحني خطابي كه در آن گاه مخاطب مرد است، گاه زن و گاه خود شاعر، با شروعي بسيار زيبا، محكم و تأثيرگذار:

صدايم كه مي‌زني آنقدر شنيده مي‌شوم
كه لبم تب مي‌كند
خواب پرنده‌اي را بال مي‌زنم
كه ميله‌هاي ابري قفسش را
بلعيده است.
كبوتر كال = ص 5

يا:

به اعتمادم كه رسيدي
با وامي از گوشتت كبابم كن
آسمان هر دو مان آنجاست
چشمي از تو پر از دريا
چشمي از من پر از موج است
بيا كمي پيش از آخرين غروب
براي يك بار هم شده
به يكديگر نگاه كنيم
و جهان را مادرانه به دستان كودكان بنوشيم.
كبوتر كال = ص 79

بدين گونه شعر بلند <كبوتر كال> حاصل سفري است طولاني، در ذهن و حافظه انسان و جهان، ولي نه در جهاني واحد، بلكه در سه جهان متفاوت ولي كاملاً پيوسته به هم: جهان درون، جهان بيرون، جهان پيرامون.

**شعر بلند <كبوتر كال> حاصل سفري است در درون و لايه‌هاي تو در توي ذهن كه شاعر به بازگويي آن مي‌نشيند. سفري البته بي‌سرانجام -- بي‌هيچ آغاز و انجامي -- انگار كتابي را از وسط باز كني و بخواني**

**به عبارت ديگر شعر بلند <كبوتر كال> روايتي است از عشق و زندگي و مرگ؛ حديثي كهنه به روايتي جديد. روايتي كه نه افقي و پيوسته، بلكه عمودي و گسسته نوشته شده است**

## جهان درون

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جهاني است كه در دل و جان شاعر مي‌گذرد، و شاعر در پي آن است تا به ياري واژگان به تصوير آن بنشيند و تا آنجا كه ممكن است تصويرهايي عيني ارايه دهد، از جهان و اشيايي ذهني.

جهان بيرون
جهاني است كه در فاصله‌اي بسيار نزديك و درست رويارويِ و در كنار شاعر ايستاده است، و در آن مخاطبي قرار دارد كه زني است اثيري -- كه گاه مي‌تواند مرد نيز باشد -- زني كه شاعر خطاب به او مي‌سرايد و روايت مي‌كند. و به همين دليل بيشترين حجم شعر را تصوير زني انباشته است كه بر تمام جان و جهان شاعر احاطه دارد: زني از ازل تا ابد؛ كه اينك در زمان حال و رويارويِ شاعر ايستاده است، يا بايد ايستاده باشد.

جهان پيرامون
جهاني است كه در پيرامون شاعر و مخاطبش قرار دارد: جهاني كه شاعر و محبوبش در آن نفس مي‌كشند و زندگي مي‌كنند. جهاني بسيار گسترده كه نه تنها هستي شاعر و مخاطبش را برمي‌گيرد؛ بلكه تمام هستي و انسان و انسانيت را. جهاني كه سخت تاريك و نازيباست؛ جهاني ديرين و هميشه، و گسترده از ازل تا ابد؛ كه در آن زني اثيري نفس مي‌كشد و شاعري كه همراه او هميشه بوده و انگار مي‌خواهد هميشه هم حضور داشته باشد. و در چنين جهان يا جهانهاي گسترده و درهم تنيده‌اي است كه شاعر به تصوير زندگي مي‌پردازد؛ امّا زندگي اي كه با كمك و ياري گرفتن از مرگ به تصوير كشيده مي‌شود. به همين سبب هم واژه مرگ و تصويرهاي مرگ و كوچ و سفر بيش از هر چيزي در شعر حضور دارد مثل صفحه‌هاي 10، 22، 34، 39، 45، 54، 65، 88، 96، 124 و 127 كتاب:
يافتنم را دير شده‌ام
باد را كه از صداي زنده‌ها چيدي
مرگ
زندگي را به آسودگي نفس مي‌كشد
پنجره‌ات را خواهم زيست
وقتي كه باد در صدايت طلوع كند.
كبوتر كال: ص 96
از فضا و محتواي عيني شعر كه بگذريم مي‌رسيم به لايه‌هاي دروني آن كه فضايي است اسطوره‌اي كه از ازل تا ابد ادامه دارد. فضايي اسطوره‌اي كه با ياري اسطورهِ آفرينش (آدم، حوا، شيطان يا مرد، زن و مار) به تصوير درمي‌آيد، و تكرار همين عناصر اسطوره‌اي است كه در كليت شعر به فضا و محتواي دروني آن انسجامي جاندار مي‌بخشد و فضايي مي‌سازد يكپارچه و هماهنگ با تصويرهايي چون:
ما بازماندهِ برگي هستيم
كه از معرفت مار روييده بود.
كبوتركال = ص 12

يا:
پلك
پلك مار
چه سقوط مرعوبي
خس و خس نفست را
به سرگيجه مي‌كشد.
كبوتر كال = 26

و يا :
آن قدر چكيدم كه هزاران هزار سال نوري
در پشت درهاي تو در توي مار
نيش شديم و به نعش پوكيدهِ خود
بي‌تفاوت شوريديم.
كبوتر كال = ص 128
در چنين سير و سفري طولاني است كه افزون بر سقوط كه در پيكرهِ شعر تكرار مي‌شود و يادآور هبوط آدم(ع) است؛ عناصر واژگاني با حضور و تكرار در متن شعر رنگ و بويي اسطوره‌اي مي‌گيرند، واژگاني مثل: سفر، پرواز، رويش، تابوت، مرگ، زندگي، جهنم و سرگذشت. و چنين است كه شعر بر محور سه موضوع اصلي مي‌چرخد: عشق، زندگي و مرگ.
به عبارت ديگر شعر بلند <كبوتر كال> روايتي است از عشق و زندگي و مرگ؛ حديثي كهنه به روايتي جديد. روايتي كه نه افقي و پيوسته، بلكه عمودي و گسسته نوشته شده است؛ روايتي در قالب شعر و به صورت روايتي شاعرانه؛ كه در آن تنها راوي حرف مي‌زند و از همان آغاز انگار مخاطب غايب است، و در غياب حضور و يا حضور غياب است؛ كه شاعر -- راوي -- به تك‌گويي مي‌نشيند و شعر با روايتي شاعرانه از آغاز تا پايان حركت مي‌كند؛ با تصويرهايي از ديروزها و امروزهايي كه به فردا مي‌پيوندند و محو مي‌شوند، و باز دوباره آغاز مي‌شوند و مي‌روند كه در غبار زمان نابود شوند، مثل امروزي كه در ديروز و فردا گم مي‌شود و محو.
پس تمام سفر شاعر، سفري است در زمان، از گذشته به حال، كه فردا مي‌شود. به همين

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جهت در طول شعر عناصر مبين زمان به كرات تكرار مي‌شوند مثل تكرار روز و شب و پاره‌هاي زمان كه در كل شعر هجده بار تكرار مي‌شود. و با گره زدن تصويرهاي مختلف شعر به پيوستگي و هماهنگي آن مي‌انجامد، و به صورت ترجيع‌بند يا بندگرداني، اين تغيير فصل و زمان با تكرار خود به توالي شعر طرحي طبيعي و قابل درك مي‌دهد، مثل:
شب بادهاي بد
ابرهاي داغ خاكستري
روز بخار عفونت گنداب
و شيوع ويروس كشندهِ شكست.
كبوتر كال = ص 14

يا:
روز هم
روز زهري
روز زندان
روز سرد ميله‌ها.
همان ص 74

و يا:
روز تب
شب سرفه
دور بي‌جون و نحيف.
همان؛ ص 122

بدين ترتيب با وحدت فضا و موضوع و نيز استفاده از بند برگردانهاي ثابت و متغير است كه نصيري‌پور توانسته است در اين شعر بلند به ساختاري هماهنگ با كليت شعر دست يابد؛ و شعر را از حركت به سمت سستي و بي‌ساختاري و در همريختگي نجات بخشد.
و امّا آنچه در تمام اين شعر بلند بيش از همه جلب‌توجه مي‌كند زبان عاطفي؛ و حس‌آميزي توام با تصويرپردازيهاي شاعرانه و زبان تصويري زنده و پوياپي است كه در كليت شعر جريان دارد؛ زباني كه از همان آغاز شعر مخاطب را به خود جذب مي‌كند و موجب مي‌شود تا پيوندي بين مخاطب و شاعر و شعر پديد آيد.
زباني كه در نهايت چندان هم يكپارچه نيست، و در حقيقت از سه پاره يا سه ساختار مختلف تشكيل شده است، خود را به رخ مخاطب مي‌كشد و از حد شاعرانگي زبان نصيري‌پور مي‌كاهد؛
1-- زبان حسي عاطفي با حس‌آميزيهاي زيبا و دلنشين مثل:
چقدر لجم را در تو لِه كنم
تا به حرصت ناخن كشيده باشم
اين باوري نيست كه خشمت را
در انهدام رگهاي تيغي‌ام بپوسد
نمورت نمي‌شوم تا آبي‌ام را ابري كني
كبوتر كال: ص 33
2-- زبان تصويري با تصويرهايي عيني كه از طريق بيان و زبان تصويري جان مي‌گيرند؛ مثل:
كسي به تنهايي يك آجر قديمي
خلوتش را در سياهي فريادم مي‌گريد
و لبش آنقدر تاريك شده
كه نفسش بوي شب مي‌دهد.
كبوتر كال: ص 12

3-- زبان عادي و معمولي كه در پاره‌هايي از شعر به گونه ناهنجاري خود را به رخ مي‌كشد و از حد شاعرانگي زبان نصيري‌پور مي‌كاهد؛ مثل:
ما فقط حق ديدن چيزهايي را داريم
كه به تماشايمان مي‌برند
نه چيزهايي كه تماشايي هستند
و دل در نگاهشان مي‌تپد
پيش از آنكه بدانم و بخواهيم
حق انتخاب ما را پيش فروش كرده‌اند
كبوتر كال: ص 22
ولي در كنار اين زبان و بيان شفاف و زنده، شاعر از دغدغه بازيهاي زباني نيز در امان نيست؛ بازيهايي كه گاه به خاطر بازي اتفاق مي‌افتند، مثل:
در آسيب زبان
بي‌شباهت به هيچ يك از حروف الفبا
به حرف آمده‌ام
به حذفم آن چنان سياه مشو
كه خواندنم از چشمت بيافتد
و چشمت از متني كه در صدايم مي‌موي‌د.

کبوتر کال: ص 42
یا:
تنها درون تنهايي خود مي‌زخمم
شايد به بازگشتم آسيب رسيده است
که رفتنم اين همه به تعويقش مي‌بالد
شدنم را به بودن تو باخته‌ام
و بي‌تهي‌ات را موصولم.
همان: ص 94
و بيشترين نمود اين بازيهاي زباني در به کارگيري فصلها و مصدرهاي جعلي است؛ که البته در بخش آغازين شعر کمتر حضور دارند ولي هر چه شعر پيش‌تر مي‌رود بر تعداد آنها افزوده مي‌شود؛ و در صفحات پاياني کتاب، به صورتي سمج پراکنده مي‌شوند و به گونه‌اي ريشه در تصنع دارند، مثل:
کجايم که در تراکم سربي فاصله‌ها
گمشدن حروف خود را
خسته‌تر از هر پايي
کودکانه مي‌گريم
گاميدن در سوسوي اين سوگستان
يك گميدن ابدي‌ست.
کبوتر کال: ص 65
یا:
باورم را به شکست نوشته‌ام
تا آويختنم را به ترديدت بپوشي
اين نگاهي نيست که زبان کسي را بنالد
شورش کلمات از اغتشاش تو
به حرف رسيده است
نگاهت نمي‌کنم که موصوفم شوي.
همان: ص 83
بدين گونه شعري که با جهش ناگهاني حس و عاطفه آغاز و بيان حسي -- عاطفي و زبان تصويري و محکمي پيش مي‌رود ناگهان در پايان و نزديکيهاي پايان شعر، به دليل حضور ناگهاني شاعر در متن و توجه بيش از حد به زبان و بازيهاي زباني از جهش و حرکت باز مي‌ماند؛ به گونه‌اي که خود، تصويري گوياست از زندگي رو به افولي که شاعر از ابتدا در پي روايت يا تصوير آن بوده است با پاياني که با تمام زيبايي‌اش انگار با چيزي غير از عناصر شعر و از جنس صور و خيال به پيکرهِ شعر چسبيده است، تصويري که با آوردن آن به پايان شعر و اين بررسي مي‌رسيم:
ما سالهاست که مرده‌هاي پشيمانمان را
در سکوت آخرين خروسي که به صبح رسيد
چال کرده‌ايم
چيزي به اسم ترس تنهاست
خون‌بهاي شليك
قتل عام پوکه‌هاست
در کجاي اشك تو اين قبيله چادر زده است
نه
اين رويشي نبود که هيچ ابري به آن ببالد.
کبوتر کال: ص 130

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی